افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مبـــــاد بدین بوم و بر زنده یک تن مـــباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com *afgazad@gmail.com*

Political	*سیاسی*

ماهنامهٔ اعترض- شماره ۱۴
۰۸ فبروری ۲۰۲۱

سخن نخست:

اساس نابرابری ها کجاست؟

انسان‌ها همیشه و همه روزه سعی بر این دارند که زندگی شان بهتر از دیروز باشد، هر فردی از جامعه در حد و توان خود، برای تحقق آن تلاش می‌کند؛ اما با تأسف نه تنها که این امر برای اکثریت تحقق نمی یابد؛ بل بیش‌تر از پیش، بی‌حقوق، گرسنه، فقیر و متحمل مجموع نابرابری‌ها ومصایب اجتماعی می شوند. مشکل اساسی در کجا است؟ کجای کار می‌لنگد و چرا اکثریت مردم برای چیزی که تلاش می‌کنند به دست نمی‌آورند؟ کدام امر واقعی و دست نامرئی پشت این مسأله، پنهان است که این همه تلاش و تقلا را خلاف توقع به جهت دیگری سوق می‌دهد؟ چرا بشریت به این مهم در یک بعد گسترده و همه گیر، خم نمی‌شود؟ حال آن که در هر دم و بازدم، از این ناحیه پیش پائی خورده، زمین گیر شده/می‌شود.

کوتاه‌ترین و روشن‌ترین پاسخ می‌تواند این باشد که مناسبات اجتماعی حاکم؛ یعنی کارمزدی یا به زبان ساده، تصاحب و تملک کار کسانی که کار می‌کنند به وسیلهٔ کسانی که کار نمی کنند، نمی‌گذارد که از بُعد امکانات و دست‌رسی به آن، انسان‌ها در یک سطح قرار گیرند و یا به رفاه همگانی برسند. متأسفانه، شکل ظاهری این مناسبات، پاسخ کوتاه بالا را تأئید نمی کند؛ اما کنه مسأله همین است که کارگران کار می‌کنند، زحمت می‌کشند و شاق‌ترین کار ها را انجام می‌دهند و در یک کلام همهٔ فرآورده‌های جهان به شمول ثروت اجتماعی را تولید می‌کنند تا به رفاه و آسایش برسند؛ ولی نتیجه، قسمی است که برای ایجاد کننده‌های ثروت و امکانات اجتماعی، به جز فقر، محنت و مصیبت چیز دیگری نصیب نمی‌شود؛ چون تولید کننده‌ها مالکیتی بر وسایل تولید ندارند. محصول کارشان به کسان دیگری تعلق می‌گیرد که هیچ سهمی در تولید آن ندارند .

به همین دلیل، آن‌هائی که بیشتر تولید می‌کنند بیش از پیش بی‌حقوق و فقیر می‌شوند؛ به همین گونه، کسانی که در بدترین شرایط در دل زمین، زیر انبارهای خاک و سنگ، طاقت فراساترین کارها را انجام می‌دهند، یا هم در فلان بانک، مکتب، دانشگاه، کلینیک، گرین هاوس، داش‌های خشت‌پزی، ساختمان‌ها، موتر شوئی‌ها، ورکشاپ‌ها و در بخش خدمات مصروف فروش توان کار شان هستند، فقط پول ناچیزی را به‌عنوان مزد به‌دست می آورند که همانند امروز، فردا نیز توان ایستادن در صف فروش نیروی کار شان را داشته باشند، نه بیشتر از آن.

این یعنی مُهر تأئید کوبیدن بر آینده ای که می‌تواند همانند و حتا بدتر از روز گذشته باشد نه چیز دیگری. اگر طبقهٔ کارگر هر روز ضمنِ کاری که انجام می‌دهد برای بهبود زندگی امروز و فردایش، به اراده، خرد و امر جمعی توسل نکند و اعتراضی نسبت به این مناسبات نابرابر و مبتنی بر ستم نداشته باشد، نه تنها این که فقط شیء بودگی خود را تصدیق و تأئید می‌کند؛ بل هر روز بدتر از قبل، در پیش خواهد داشت. در ظاهر امر، تصور این است که اعضای طبقهٔ کارگر خلاف برده و رعیت، در مناسبات پیشاسرمایه‌داری آزاد اند و می‌توانند توان کارشان را نفروشند، این کاملاً دقیق است. کارگر همانند برده متعلق به کسی نیست و نه هم مانند رعیت به کسی بیگاری می‌هد؛ اما چون این طبقه محصول صنعت بزرگ و مناسبات سرمایه‌داری است، برای امرار معاش و تأمین نیازهای زندگی، جز دو دست و توان کارش، چیزی برای ادامهٔ حیات ندارد. این اجبار و ناگزیری، "آزادی" کارگر را سلب می‌کند. "آزادی" کارگر، چیزی نیست، جز آزادی از مالکیت بر وسایل تولید و محصول کارش. پشت این "آزادی" اجبار و ناگزیری پنهان است و آن ناچاری است که حکم می‌کند که کارگر باید توان و خلاقیتش را همانند همهٔ کالاهای دیگر به فروش برساند تا از قِبل فروش این کالا، که کالای خاص است، بتواند زندگی خود و خانواده‌اش را تأمین کند. کالای خاص بدین معنا که تنها توانِ کار است که ارزش اضافه خلق می‌کند و یا بر سرمایه می‌افزاید نه هر کالائی .

پس؛ اساس همهٔ نابرابری‌ها از جنگ و صلح گرفته تا اشکال ستم اجتماعی جامعهٔ بشری، همین جاست. باید تیشه را هرچه محکم‌تر به ریشه زد! بشریت تا هنگامی که این مناسبات باژگونه را دگرگون نکند و مبنای هرچه بیشتر تولید را که در جامعهٔ سرمایه‌داری فقط از منظر سود و قداست مالکیت خصوصی دیده می شود؛ به رفاه همگانی و درجهت خدمت به آحاد بشریت سوق ندهد، کاری اساسی از پیش نبرده است .

جامعه بیش از پیش، آبستن چنین دگرگونی است. شرایط عینی همه‌جا در دسترس است؛ باید تمامی نیرو را در خدمت تدارک شرایط ذهنی قرار داد. این درست است که بورژوازی با کُل توانِ نظامی، پولی و نهادهای ایدلوژیک-فرهنگی‌اش مانع این امر مهم است و هیچ فرصتی را برای تفرقه و پراکندگی میان مردم از دست نداده است؛ اما این هم دقیق است که تاریخ به یاد ندارد که دگرگونی بنیادی خیلی دم دستی، بدون موانع و نبرد با غول‌های مستبد به دست آمده باشد. کشتی نظام سرمایه‌داری همه‌جا در گِل نشسته این سیستم که اساساً نابرابر و انسان ستیز است، توانائی ادارهٔ امور جامعه را ندارد. کارکرد این نظام، به جزخلق جنایت و فجایع، چیزی دیگری نیست. بیش از دوصد سال است که بشریت این نظام خون آشام را در سراسر جهان تجربه کرده است اکنون، بیش از هر زمانه و زمینهٔ دیگری، فرصت آن فرا رسیده است که خود و جامعه را از شر این مصیبت خلاص کند. مالکیت خصوصی و کارمزدی را از مناسبات انسان‌ها بزاید و در گودال‌های تاریخ دفن کند. این امر بدون سازمان‌یابی و تحزب میسر نیست .

در جامعه ای مانند افغانستان که هیولای سرمایه و ایادی آن، چه در هیأت دولت و نهادهای بورژوای و چه در قد و قامت جنبش‌های سیاه و ارتجاعی، که زندگی اکثریت فرودستان جامعه را به جهنم واقعی تبدیل نموده است، سازمان‌یابی، تحزب و تلاش برای آن، امر فوری و ضروری هر فعال کارگری و آزادی‌خواه جامعه، اعم از زن و مرد است. حوالهٔ آن به فرداهای دور، تحت هر عنوان و بهانه‌ای کار سخت نابخشودنی و اشتباهی بس بزرگ است و خواهد بود.